

معدوم شود و حق سبحانه و تعالی سلطان اسلام و پادشاه عادل بهرام شاه بن مسعود شاه بن ابراهیم شاه بن مسعود شاه بن مسعود شاه را از جور و ظلم نگاهدارد و اگرچه همه عالم جمع شوند تا بضاعت و مایه شفاخت دل این بنده نویسند و بعبارت برند نتوانند و درختی که مالک الملک آن را نشانده بود در مشاهده اسرار غیوب جبرئیل و میکائیل که از تصرف کردن دران معزول بودند یقین است که در کل احوال عادل سعید است و جابر شقی و بدترین ظلمی آنست که جماعتی اندک چیزی بخوانند و فهم نکنند و دران مغرور شوند و زبان طعن در حق عالمان نهند از اینجا است که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرمود - ارحموا ثلثا غنیا افتقر و عزیز قوم ذل و عالما بین الجهال - کتابی که بزبان اهل معرفت گفته بود عارف بیبا دل باید چنانکه بایزد و شبلی که دران کتاب تصرف کنند بدانند که دران چه نوشته اما دانشمندی که بوی معرفت ندارند از سر حقد و نادانی بود که دران کتاب طعنی زنند و دلیل بر کور دلی ایشان آنست که میگویند آل مروانرا نکوهیده است و خاندان مصطفی را صلی الله علیه وسلم ستایش از حد برده و تفضیل امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بر دیگر صحابه رضی الله عنهم نهاده است و آن نمی بینند که او را فرود صدیق و فاروق و ذی النورین مرتبه نهاده

( ۲ ) اینست در دو نسخه اما در یکی - و در مشاهده - بر او نوشته

بهر حال معذرتی فقره مستقیم نیست \*

است بر طریق سلف و خلف صالح و از سید کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اخبار صحیح مرویست در مثالب آل مروان و مناقب آل محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اگر دروغ است و کافه فاس براین اند عقل داند که چنین است و کلمه حق آنست که بار خدایا آراسته گردان عالم را بعالمانی که از تو بترسند یا از خلق شرم دارند و ما را مبتلای بیگانگان کوی مهر خود مگردان بفضلك وجودک و کرمک یا ارحم الراحمین و این بیت از حدیقه است \*

عرش گر بارگاه را زبید \* شاه بهرامشاه را زبید

و سلطان بهرامشاه لشکرها بدیار هند کشید و جایهائی را که اسلاف او مفتوح نساخته بودند مسخر گردانید و یکی از امرای عظیم الشان خود را بهند گذاشته بغزنین بازگشت و آن امیر طغیان ورزیده در نواحی ملتان با سلطان جنگ معب کرد و محاربه عظیم واقع شد و عاقبت خصم بدست سلطان اسیر گشته بقتل رسید و مرتبه دیگر ولایت هند در حوزه تصرف او آمد و علاء الدین حسن بن حسین سوری که از ملوک غور است بر روی خروج کرده بغزنه رفت و بهرامشاه گریخت و علاء الدین برادر خود سیف الدین سوری را در غزنین گذاشت و بهرامشاه آمده بار غزنین را گرفت و سیف الدین را بر گاو نشانیده و تشهیر کرده باقیم وجوه بکشت و علاء الدین ازین خبر بغایت کوفته شد و با لشکر انبوه عزیمت غزنه کرد

و پیش از رسیدن او بهرام شاه بملک آخرت رسیده بود و پسر بجای او نشسته و علاءالدین بانتقام برادر خاك غزنین را بار کرده بغور برد و جویهای خون روان ساخت چنانچه بجای خود مذکور است و بهرامشاه در سنهٔ سبع و اربعین و خمسماية ( ۵۴۷ ) از عالم رفت و مدت حکومت او سی و دو سال بود مسعود سعد سلمان گوید در مدح بهرام شاه که مسدس است •

بهرام شاه خسرو گیتی کشای گشت  
 خورشید دهر و سایه فرخدای گشت  
 چترش که شد همایون فرهای گشت  
 او را خدای عز و جل رهنمای گشت  
 آن خنجر ز دودش دولت فرای گشت  
 روی عدوی او شده چون چتر او سیاه  
 تا در زمانه شاه جهان تخم بدل کاشت  
 هر مجرمی که یافت از و جرم درگذاشت  
 گر مدح او سپهر بر آب روان گذاشت  
 چون نقش سنگ صورتش آب روان گذاشت  
 تا اوج چرخ دین حق و داد سرفراشت  
 آن شاه داد گستر و حق ورز و دین پناه

### خسرو شاه بن بهرامشاه

بعد از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و علاءالدین حسن با حسین غوزی متوجه او شده و خسرو شاه گریخته در لاهور آمد

و بسطت هندوستان اشتغال داشت و چون علاءالدین چنانچه گذشت کامیاب از غزنین مراجعت کرد او باز رفته آنولایت را متصرف گشت و بعد ازان که غزان سلطان سنجر را گرفتند متوجه غزنین شد و خسرو شاه طافت مقاومت نیاورده بار دیگر بلاهور آمد - و در سنه خمس و خمسين و خمسمائة ( ۵۵۵ ) در گذشت - و مدت حکومت او هشت سال بود و در زمان او شاعران بزرگ بسیار بوده اند و در مدح او قصاید گفته این بیت از ترجیع بند است که بنام او پرداخته اند \*

شاهنشاه معظم خسرو شه آنکه آسان

با تیغ و گرز گیرد از هند تا خراسان

مخفی نماید که در تاریخ قاضی بیضاوی و غیر آن نوشته اند که چون علاءالدین غزنه را غارت کرده خلقي بسیار بقتل آورد غیاث الدین ابوالفتح محمد و شهاب الدین ابوالمظفر را که برادر زادگان او بودند آنجا گذاشت و ایشان بانواع حیل خسرو شاه را از خود ایمن گردانیده در شهر وی اقامت ساختند و خسرو شاه در سنه خمس و خمسين و خمسمائة ( ۵۵۵ ) محبوس شده و در سنه خمس و خمسين و خمسمائة ( ۵۵۵ ) وفات یافت و امتداد روزگار غزنویان منقطع شد و بعد از مدتی غیاث الدین در گذشت و تمامی ممالک در تصرف شهاب الدین ماند اما چون خواجه نظام الدین احمد مرحوم در تاریخ نظامی از روضة الصفا

خسرو ملک بن خسرو شاه را آخر ملوک غزنویه نوشته تبعیت او کرده شد والله اعلم •

### خسرو ملک بن خسرو شاه

بعد از پدر بر تخت سلطنت در لاهور جلوس کرد و از بسکه بعیش و عشرت اشتغال داشت در زمان او خللهای کلی در ملک راه یافت و دولت غزنویه کهنه شده بود و کار غوریه بالا گرفته بنابر آن سلطان معزالدین محمد سام که مشهور بسطان شهابالدین غوریست غلبه یافته و غزنین را تختگاه ساخته لشکر بجانب هند کشید و باستیلائی تمام نزدیک لاهور آمد و خسرو ملک متحصن شد و بضرورت امان طلبیده او را دید و سلطان معزالدین محمد سام او را بغزنین برد و از آنجا نزد سلطان غیاث الدین فرستاد و غیاث الدین او را بغیروزکوه حبس نمود و فرمان فرستاده بعد از حبس ده ساله شربت فنا چشانیده •

دل مبندید درین دهر که بی بنیاد است

نو عروسی است که در عقد بسی داماد است

و این واقعه در سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه ( ۵۸۳ ) روی نمود - مدت حکومت او بیست و هشت سال بود و آوان دولت غزنویان بسر آمد و سلطنت از خاندان ایشان بسلاطین غوریه انتقال نمود - **تُوِّي الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءِ\***

• • مصرع •

بقا بقای خدا یست و ملک ملک خدای

و قاضی بیضاری علیه الرحمة مدت مملکت غزنویه را از سلطان

محمود تا خسرو شاه صد و شصت و یک سال داشته بدست دوازده نفر و قاضی یحیی قزوی علیہ الرحمۃ صد و پنجاه و پنج سال بدست چهارده نفر و صاحب تاریخ نظامی چنانچه بالا گذشت در دست و بانزده سال بدست بانزده نفر و الله اعلم بحقیقة الحال •

### طبقه دوم غوریه

که در دهلی پادشاهی کرده اند و ابتدای ایشان از سلطان شهاب الدین غوریست که بمعز الدین محمد بن سام مشهور است •

### سلطان معز الدین محمد بن سام غوری

از جانب برادر بزرگ خویش که سلطان غیاث الدین پادشاه غور و عراق و خراسان باشد در سنه تسع و ستین و خمسایه ( ۵۶۹ ) در غزنین به نیابت نشسته خطبه و سکه بنام خود ساخت و بفرمان برادر لشکرها بهند کشیده لوای غزا و جهاد برافراشته و دهلی در زمان او مفتوح گشت مجمل آنکه سلطان غیاث الدین چون تگیناباد از توابع گومسیر را گرفته حکومت آنجا را بسطان شهاب الدین داد او دایم لشکر بر سر غزنین میکشید تا در سنه مذکوره سلطان غیاث الدین آن ولایت را در حیز تسخیر آورده و طائفه غزان را که بعد از اسیری سلطان سنجر متصرف شده بودند از غزنین برآورد و سلطان معز الدین محمد را لقب سلطان شهاب الدین داد سلطان شهاب الدین بعد از یک سال از استقرار سلطنت بطریق نیابت برادر در سنه سبعین و خمسایه ( ۵۷۰ ) کردیز را فتح کرد و در سنه احدی و سبعین و خمسایه

( ۵۷۱ ) آنچه و ملتان را گرفت و ظایفه قرامظه را ازان دیار بیرون آورد و جماعه بهتیه را که در حصار آنچه متحصن شده بودند مستاصل ساخت و آن ولایت را حواله علی کرماج نموده بغزنین بازگشت \*

و در سنه اربع و سبعین و خمسمایه ( ۵۷۴ ) از راه سلطان ( † ) لشکر بگجرات کشید و از پیش رای بهیم دیوحاکم آنولایت منہزم شد و بمحضت بسیار خود را بغزنین رسانید و اسود در در سنه خمس و سبعین و خمسمایه ( ۵۷۵ ) پرشور را گرفت و در سنه ثمانین و خمسمایه ( ۵۸۰ ) بر سر لاهور رفت و سلطان خسرو ملک که آخر ملوک غزنویه بود در قلعه لاهور متحصن گشت چنانچه گذشت و بعد از رسل و رسایل پسر خود را بایک زنجیر نیل پیشکش فرستاد و سلطان شهاب الدین صلح نمود و قصبه سیالکوت را بنا فرمود و نایب خود را درانجا گذاشته بغزنین رفت - و در سنه احدی و ثمانین و خمسمایه ( ۵۸۱ ) بجانب دیول که عبارت از تنه است لشکر کشید و بلاد ساحل بحر شور را در اضطراب آورده اموال فراوان گرفت و بازگشت \*

و در سنه اثنی و ثمانین و خمسمایه ( ۵۸۲ ) بار دیگر بلاهور آمد و نواحی لاهور را غارت کرده و حسین را استعداد قلعه داری

( † ) در طبقات اکبرشاهی نوشته که - در سنه اربع و سبعین و خمسمایه باز به آنچه و ملتان آمده از راه ریگستان بجانب گجرات عزیمت کرد \*

سیالکوٹ داده مراجعت نمود و از تاریخ نظامی که اصل این منتخب است مفهوم میشود که بنای سیالکوٹ درین سال واقع شده بخلاف مبارکشاهی که از آنجا بنای این شهر بدو سال مقدم معلوم میشود و الله اعلم و چون خانۀ تاریخ مانند خانۀ خواب و دیگر چیزها خراب است عذر خواهی اختلافات معلوم است و درین سال خسرو ملک باتفاق کهوکهران و دیگر قبایل حصار سیالکوٹ را مدتی محاصره نمود و بی نیل مراد بازگشت و درین سال معزالدین باز خسرو شاه را در لاهور محاصره کرده و او بعد از تلاش چند روزه از روی عجز آمده سلطان را دید و سلطان او را با خود بغزنین برد پیش برادر خود سلطان غیاث الدین بفیروزه کوه فرستاد تا غیاث الدین در یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد و در آن جس در گذشت و عرصۀ سلطنت بی خار سهیمی و عدیلی به یک ولم غوریانرا مسلم شد چنانچه سابق ذکر یافت • قطعہ • اگر ابلق دهر در زین کشی • و اگر خنگ چرخت جنیبت کشد مشو غره کین دور دون ناگهت • رقم بر سر حرف دولت کشد و گر روضۀ عیشت از خرمی • خط نسخ بر ذکر جنت کشد زمانه چوباد است و باد از نخست • نقاب از رخ گل بعزت کشد پس از هفته در میان چمن • تنش را بنحاک مذلت کشد جهان باره عز و یکران فل • درین تنگ میدان بنوبت کشد دهد مرغ را دانه صیاد جلد • پشش در خم دام حیلت کشد کسی یافت عزت که بگسست امید • رجا پیشه ناچار ذلت کشد هر آنکس که در سایه فقر رفت • عجب گرز خورشید منت کشد



بیاسا اگر بهره مندی ز عقل • که نادان به بیپهونده زحمت کشد  
 چه آنکس که در بزم شادی و عیش • می راحت از جام عشق کشد  
 چه آنکس که در پای دیوار غم • خمار غم و زنج محنت کشد  
 سرانجام دست اجل هر دورا • روان بر سر کوی رحلت کشد  
 خوشا شیر مردی که پای وفا • شرفش بدامان عزلت کشد  
 و درین سال سلطان معزالدین در لاهور علی کرماج را که حاکم  
 ملتان بود به نیابت گذاشت و در سنهٔ سبع و ثمانین و خمسماية  
 ( ۵۸۷ ) از غزنین آمده قلعهٔ تبرهنده را که تختگاه راجهای بزرگان  
 هندوستان بود مسخر کرده ملک ضیاء الدین توکلی را با یک هزار  
 و دویست سوار چیده و برگزیده دران قلعه گذاشته عزم مراجعت  
 داشت درین اثنا رای پتهورا حاکم اجمبر و کهنده رای برادر او  
 که از قبل پتهورا حاکم دهلی بود با جمعیت انبوه در موضع تراین  
 در کنار آب سرستی که به هفت گروهی تهنایسر است و الحال تراوری<sup>(۴)</sup>  
 مشهور است و از دهلی چهل کروه است رسید و با سلطان مقاتلهٔ عظیم  
 روی داد شکست بر لشکر اسلام افتاد و سلطان دران معرکه جلا دتها نمود  
 و دران جنگ هم کهنده رای که قیل سوارهٔ مقدمهٔ لشکر بود  
 از دست سلطان نیزه بردهن خورد و هم سلطان را از دست  
 او نیزه بسر رسید و بازوی سلطان نیز مجروح شد و هر دو بسلامت  
 ماندند و سلطان از اسپ بر زمین آمد و خلجی پسر او را بر اسپ  
 خود برداشته و ردیف او گشته از معرکه بیرون برد و سلطان بغزنین

رفت و رای پتهورا قلعه تبرهنده را بصلح از ضیاءالدین توکلی بعد از محاصره یک سال و یک ماه گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و خمسایه ( ۵۸۸ ) سلطان باز با چهل هزار سوار جرار نامدار به هندوستان آمده لشکر خود را چهار فوج قرار داد و در نواحی موضع مذکور بدفعات جنگ کرده ظفر یافت و پتهورا گرفتار شد و کهندهی رای در جنگ مغلوبه گشته شده بمقر سقر شتافت و قلعه سرستی وهانسی را مفتوح کرده سلطان باجمیر که دارالملک پتهورا بود رفته بکشاد و آن نواحی را قتل و اسیر ( † ) و غارت کرد و از جای های دیگر چنان مفهوم میشود که حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز که سر چشمه اولیای کبار و مشایخ عظام دیار هند است و مزار متبرک او در اجمیر واقع است درین نوبت با سلطان همراه بود و این فتح بموجب راندن نفس مبارک رحمانی آن قطب ربانی روی نمود و درین سال سلطان ملک قطب الدین ایبک را که بنده و فرزند خوانده و جانشین او بود در قصبه کهرام که هفتاد کوهی دهلی است گذاشته کوه سوالک را که شمالی هندوستان است نهب و تاراج داده بغزنین رفت و هم در سنه مذکور قطب الدین دهلی را مسخر ساخته از تصرف خویشان پتهورا و کهندهی رای برآورد \*

و در سنه تسع و ثمانین و خمسایه ( ۵۸۹ ) سلطان

( † ) در هر سه نسخه اسیر بیای تحتانی مرقوم است و مقام

اسرست بدون تحتانی \*

شهاب الدین در حدود چندوار و اناوه با رای جیچند حاکم قنوج جنگ کرده او را بکشت و بغزین رفت و قلعه کول بتصرف قطب الدین ایبک درآمد و دهلی را دارالملک ساخت و اطراف و فواحی آنرا بضبط در آورده ازین تاریخ باز دهلی تختگاه سلاطین شد و تعمیر مغاره و دیگر عمارات از مسجد و امثال آن در عهد سلطان شمس الدین التمش در سنه ست و ستمایه ( ۶۰۶ ) یافت چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی مذکور شود و در سال احدی و تسعین و خمسمایه ( ۵۹۱ ) قلعه بهنگر و بداون را گرفت - و در سال ثلث و تسعین و خمسمایه ( ۵۹۳ ) گجرات را فتح کرده لشکر به نهر واله که به پتن مشهور است برد و انتقام سلطان را از بهیم رای دیو کشیده غنایم فراران بدست آورده باز گشت و درین سال سلطان غیاث الدین از عالم فانی رخت بسرای جاودادی کشید و سلطان معز الدین در حدود طوس و سرخس این خبر شنیده متوجه بادغیس شده شرایط عزابتقدیم رسانید و ممالک برادرزاده خودشان تقسیم نموده به غزین آمد و لشکر بر سر خوارزم کشید و مرتبه اول سلطان محمد خوارزم شاه شکست یافت و سلطان تعاقب او نموده بر سر خلیجی که از طرف شرقی جیحون کفده اند با اهل خوارزم جنگ کرد و چندی از امرای معتبر غوری بشهادت رسیدند و فتح خوارزم میسر نشد و بالشکر خطای ملوک ترکستان که بمدد سلطان محمد بکنار آب جیحون آمده بودند جنگ عظیم کرده و داد مردانگی داده عاقبت شکست یافت و با صد هزار سوار مانده در قلعه اند خود در آمده متحصن گشت و امان خواسته بغزین مراجعت نمود و درین

ولا طایفه کهوکههان نواحی لاهور اظهار عصیان کردند سلطان بر سر ایشان لشکر کشید و قطب الدین ایبک را نیز از دهلی طلبیده کهوکههان را تنبیه خوب داده بغزنین معارفت فرمود و هنگام مراجعت در دمیک که نام دیهی است از توابع غزنین از دست فدائیی کهوکههان شهید شد و این قطعه در تاریخ او گفته اند \*

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین

کز ابتدای جهان هم چو او نیامد یلک

سوم زرغره شعبان بسال ششصد و دو

فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک

ایام سلطنت او از ابتدای حکومت غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه بود و بعد از او جز یک دختر وارث نماند و خزائن بسیار از زر و نقره و جواهرات و باز ماند از آن جمله پانصد من الماس بود که از جواهر نفیسه است و دیگر نقود و اموال و اجناس ازین قیاس باید گرفت او نه مرتبه سفر هند کرده و دو مرتبه شکست یافته و هفت مرتبه کامیاب گشته \*

\* نظم \*

معزالدین محمد - سام را دیدی که در هیجا

قوی تر بود بازوی و دل از سام و فریانش

میسر گشت چون محمود از فیلان هندوستان

سیاست های ساسان و ولایت های سامانش

گذشت از عالم و گوید و برزوی بود عهده

که پانصد من فزون الماس ماند از گنج پنهانش

و علما و فضلا و شعرا در زمان او بسیار تربیت یافتند از آن جمله

امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه که لطایف غیائی و کتب دیگر بنام برادر او سلطان غیاث الدین ابو الفتح تصنیف کرده در لشکر سلطان معز الدین محمد سام اقامت داشته هر هفته بوعظ قیام می نمود و سلطان در پای وعظ او رفته رفت بسیار میکرد و امام را چون ازین تردد و دوام ملازمت دلتنگی حاصل شده بود روزی بر سر منبر با سلطان خطاب کرده گفت که ای سلطان معز الدین بعد از چندگانه نه این عظمت و شوکت تو می ماند نه تملق و نفاق رازی و این قطعه ازوست

اگر دشمن نسازد با تو ای دوست • ترا باید که با دشمن بسازی  
وگر نه چند روزی صبر فرما • نه او ماند نه تونه فخر رازی  
و بعد از حادثه سلطان بعضی از متفنگان از روی حسد امام را بشرکت فدائیان متهم داشته گفتند که امام از نفاق ایشان مطلع بود و قصد امام کردند و او التجا بموید الملک سنجری که از امرای عظیم الشان سلطان بود آورد تا بسلامت بمامنش رسانید و شاعری قصیده در مدح او گفته که این در بیت ازانست • بیت •

سلطان معز دین شه غازی که در جهان  
تیغش چو ذوالفقار علی مرتضی شد است  
سلطان حق محمد سام آنکه خلق را  
مهرش چو مهر و دوستی مصطفی شدست

• بیت •

و دیگری میگوید

شاه زمانه خسرو غازی معز دین  
کز وی فزود زینت تاج و کلاه را

... (ع ۵۴) ...

اصل ظفر محمد بن ساسم - بن حسین  
آن حضرتش نشانه شده فرشاه را  
و نازکی سراغه نیز در مدح او میگوید

شه معز الدین کز دولت اوست  
هم چو گلدسته فلک بسته میان  
رفت بر تخت چو گل در وقتی  
که فلک برد خور اندر میزان  
آنکه در آتش قهرش بد خواه  
جان شیرین بدهد شکر سان  
شکر دین و گل دولت را  
با هم آمیخت سپهر گردان  
یارب این گلشکر دولت و دین  
سبب صحت عالم گردان

• بیت •

و قاضی حمید بلخی میگوید

خسرو غازی معزالدین والدینا که هست  
روز هیجا با همایون رابتش همسر ظفر  
بو المظفر شهریار شرق کاندز معرکه  
گوئیا دارد همای چترش آدر پر ظفر

### سلطان قطب الدین ایبک

که از غلامان برگزیده خاص سلطان معزالدین بود بتقریب  
گرفت ماه انگشت خنصرشکسته داشت و باین لقب مشهور شد

و او را قطب الدین لک بخش نیز میگویند باتفاق امرای هندوستان  
بحراست ملک دهلی قیام نمود و بعد از شهادت سلطان معزالدین  
برادرزاده او سلطان غیاث الدین محمود خلف صدق سلطان  
غیاث الدین محمد که این بیت در مدح او گفته اند • بیت •  
سلطان مشرقین جهاندار مغربین • محمود بن محمد بن سام بن حسین  
از فیروزه کوه بجهت ملک قطب الدین چتر و امارات پادشاهی  
فرستاده مخاطب بخطاب سلطان ساخت و در سنه اثنی و ستایه  
(۶۰۲) از دهلی بلاهور آمده در روز سه شنبه هیزدهم ماه ذی قعدة  
سنه مذکور بر تخت سلطنت جلوس فرمود او در چون و کرم  
ضرب المثل بود و مستحقان را زیاده از حوصله انعام بخشیدی و  
رسم لک بخشی او پیدا کرد و یکی از فضیله عصر بهاء الدین  
اوشی نام در مدح او گفته • رباعی •  
ای بخشش لک تو در جهان آورده • کان را کف تو کار بجان آورده  
از رشک کف تو خون گرفته دل کان • وز لعل بهانه در میان آورده  
و بعد از چند روز میان او و تاج الدین یلدوز که یکی از بندگان  
معزی بود و خطبه در غزنین بنام خود خوانده بر سر لاهور  
مخاصمت رفت و آتش حرب و جدال در حدود پنجاب اشتعال  
یافته تاج الدین شکست خورده بکرمان که مقر معهود او بود  
رفت سلطان قطب الدین رفته قلعه غزنین را متصرف گشت و تا  
مدت چهل روز آنجا اقامت نموده اوقات صرف لهو و لعب و  
و غفلت میکرد چنانکه مردم غزنین از وضع او دلگیر شده بخفیه  
تاج الدین یلدوز را طلبیدند تا یکایک برسید و سلطان قطب الدین

تاج فیآورده از راه سنگ سوراخ بلاهور آمد • بیت •

چو سلطان سرانداز باشد بمی • فتد بی خبر از سوش تاج کی  
و بعد از مدتی که حکومت راند در سنهٔ سبع و ستمایه ( ۶۰۷ ) بلاهور  
در میدان چوگان بازی از اسپ بر زمین درآمد و قالب تھی ساخت  
و در آن بلده مدفون گشت و قبر او حالا زیارت گاه مردم است و  
مدت حکومت او بعد از فتح هند بیست سال و از انجمله ایام  
سلطنت او چهار سال بود

گردن گردان شکست این کهنه چرخ چنبیری  
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

و هفت نفر دیگر از امرا و غلامان سلطان معزالدین در هند و غزنین  
و بنگاله و غیر آن بسلطنت رسیده اند و احوال ایشان بجای خود  
مذکور است از انجمله تاج الدین یلدوز در حدود ترابین عرف تراوری  
با سلطان شمس الدین ایلتمش جنگ کرده گرفتار شد - دیگر سلطان  
ناصرالدین قباچه است که هم از بندگان معزالدین است و یک  
دختر تاج الدین یلدوز در نکاح آورده و دیگری در حبالهٔ سلطان  
قطب الدین بود و سلطان معزالدین در زمان حیات خود حکومت  
آچه و ملتان را باو انعام کرده بود بعد از وفات سلطان قطب الدین  
از آچه تا سرستی و کهرام بتصرف خویش آورده و لاهور را نیز متصرف  
گشت و با لشکر ملک تاج الدین که از غزنین می آمد و خواجه  
مؤید الملک سنجری سردار آن لشکر بود مجاربه کرده مذهبم شده  
بسنده رفت و در آن ولایت استیلای تام یافت •

و در سنهٔ احدی ۵۸۰ و ستمایه ( ۶۱۱ ) لشکر مغول آمد و



سلطان را چهل روز محاصره داشت و سلطان ناصر الدین در خزینه  
 کشاده و آثار جلالت بظهور آورده شراپشان را دفع گردانیده و عاقبت  
 بعد از حکومت مدت بیست و دو سال بدست سلطان شمس الدین  
 گرفتار شده راه آخرت پیمود - و دیگر ملک بهاء الدین طغرل است  
 که چون معز الدین محمد بسام قلعه بهنکر را فتح کرد آنرا بملک  
 بهاء الدین طغرل سپرده و او در ولایت بهسیانه حصار بنا کرده آنجا  
 سکونت اختیار نموده همیشه نواحی گوالیار را می تاخت و سلطان  
 معز الدین وقت مراجعت از گوالیار آن قلعه را بملک بهاء الدین وعده  
 کرده بود او بدر کوهی گوالیار حصار مستحکم ساخته کار بر  
 اهل قلعه تنگ آورد و بعد از یک سال اهل قلعه رسل و تحفه  
 فرستاده سلطان قطب الدین را طلبیده قلعه باو سپردند و میان ملک  
 قطب الدین و بهاء الدین بوسر آن عداوتی روی نمود ملک  
 بهاء الدین در اندک مدت در گذشت - و دیگر ملک محمد بختیار  
 غوری است او از اکبر بلاد غور و گرمسیر است و بجمیع صفات  
 آراسته بود در عهد سلطان معز الدین بغزنین و از آنجا بهندوستان آمده  
 و صحبت او با سلطان قطب الدین در لاهور راست نیامد و بملک  
 حسام الدین اوغلیبیک حاکم میان دو آب و آن طرف آب گنگ  
 پیوست و کنیله و پتیالی در وجه جلدوی او مقرر گشت و باو ده  
 رفته و آن ولایت را کشاده بهار و منیر را تسخیر نمود و انواع غنایم بدست  
 آورده سلطان قطب الدین از لاهور برای او تشریف شاهی و لوای  
 سلطنت فرستاد و او هدایای بسیار بدرگاه سلطان آورده انواع اکرام  
 و انعام یافت و امرای بارگاه از روی ناتوان بینی بروی حسد برده

سلطان را برین آوردند تا روزی او را با فیلی مسرت جنگ انداخته او گریز گران چنان در خرطوم فیل زد که فیل باز بس گریخت سلطان را از مشاهده این حال تعجب تمام دست داد و فرمان حکومت تمام ولایت لکنوتی بنگاله بنام او نوشته رخصت داد و در سال دوم ازین معامله محمد بختیار لشکر از بهار بجانب لکنوتی کشیده باندک جماعتی بشهر نو دیا رسید که حالا خراب است و رای لکمبه (لکهنیه) حاکم آن شهر که از منجمان علامت محمد بختیار و استیلای او شنیده بود از آنجا گریخته بکامرو رفت اسباب و غذایم بی شمار بدست اهل اسلام افتاد و محمد بختیار معابد و بتخانهای کفار را و یوان ساخته مساجد و خوانق و مدارس بنیاد کرد و دارالملک بنام خویش تعدیر فرمود که حالا گور نام دارد \* \* بیت \*

آنجا که بود نعره و غوغای مشرکان

اکنون خروش و غلغل الله اکبر است

و بعد از آنکه خطبه و سکه بنام خود خواند و جمعیت بسیار بهم رسانید به پیشوائی امیر علی مسیم (میچ) قصد نسیخه ولایت تبت و ترکستان کرد و دوازده هزار سوار مسلح و مکمل بشهری رسید که آن را برهمن گویند و پیش راه ایشان دریائی آمد برهمن پتر نام که آن را برهمنکندی نیز گویند و سه چهار برابر گنگ است و شاه گرشاسپ چون بهندوستان آمد پلی بر روی آن دریا بسته و بکامرو گذشته رفته بود محمد بختیار از آن پل در گذشت و امیری چند معتبر خود را برای محافظت پل و حراست راه گذاشته بر زمین تبت در آمد و ده روز در میان کوهستان و راه های صعب قطع

می نمود و بصحرائی رسید که در آن قلعه بود در نهایت استحکام و  
متانت اهل آن قلعه که از نسل گشتاسپ بودند و آن قلعه نیز  
از بنا های گشتاسپ بود بجنگ پیش آمدند و تا شب آنچنان  
مبارزه نمودند که مردم بسیار از جانب محمد بختیار ضایع شدند  
و همانجا دیره کرده فرو آمد و خبر شنید که پیشتر ازین شهر به پنج  
فرسنگی شهری دیگر است که پنجاه هزار ترک که همه جنگی و  
مستعد کارزار اند بمدد این قلعه خواهند آمد روز دیگر محمد  
بختیار بون در آنجا مصلحت ندیده و تاب مقاومت نیاورده باز  
گشته بر سر آن پل رسیده پیش از آنکه او بیاید امیران راه با یک  
دیگر جنگ کرده بودند و دوطاق را از آن پل کفار شکسته لشکر محمد  
بختیار از پیش و کفار در عقب می آمدند و جنگ مردانه می  
کردند در آن نزدیکی بتخانۀ مستحکم بود شبی بحیله در آنجا  
گذرانیدند و صباح پایابی پیدا شده و باره مردم که گذشتند ریگ  
دریا حکم ریگ روان پیدا کرده آب دریا رفته رفته عمیق شده اکثر  
لشکریان محمد بختیار غریق بحر فنا گشتند و بقیه که ماندند لقمه  
آتش تیغ کفار شدند و بدرجه شهادت پیوستند محمد بختیار از  
چندین هزار مردم با سیصد چهارصد کس در دیوکوت رسید و از  
غصه مریض شد و بزحمت دق منجر گشت و همین میگفت که  
مگر سلطان محمد معزالدین سام را حادثه رسید که دولت از ما برگشته  
و چون ضعف برو استیلا یافت علی مردان امیری بزرگ از امرای  
محمد بختیار از اقطاع نازول بدیوکوت رسیده و او را صاحب فراش  
یافته و چادر از روی او برداشته بی محابا بیدک خنجر کار او تمام ساخت

و این واقعه در سنه اثنی و ستمایه (۶۰۲) که سلطان معزالدین از عالم گذشته بود روی نمود و بعد از وفات سلطان قطب الدین این علی مردان عاقبت الامر بحیلگی بسیار چتر بگرفت و خطبه و سکه لکهنوتی بنام خود کرده بسطان علاء الدین مخاطب گشته و از بس که سفاقت و نخوت و تکبر در سر داشت در دیار لکهنوتی نشسته ولایت ایران و توران را بمردم قسمت میکرد و هیچکس را یارای آن نبود که بگوید که این ممالک از تصرف سلطان بیرون است چه تقسیم میکنی - می گویند که تاجری واقعه زده از افلاس خود شکایت پیش علاء الدین نمود پرسید که این مرد از کجا است گفتند از اصفهان فرمود تا باصفهان مثال نویسند که در وجه اقطاع او مقرر باشد سو، اگر آن مثال قبول نکرد و زرا این معنی از ترس نتوانستند بعرض رسانید و چنین تقریر کردند که حاکم اصفهان بخریچ راه و گرد آوردن حشم بجهت ضبط آن ولایت محتاج است فرمود تا مبلغ خطیر که زیاده از توقع او بود باو دادند و چون جور و تعدی او از حد گذشت امرای خلیج اتفاق نموده او را بقتل رسانیدند و ملک حسام الدین خاچی را که از امرای خلیج و گرمسیر و از خدمتگاران محمد بختیار بود اجلاس بر تخت نمودند و مدت حکومت علی مردان سی و ۵ سال بود دیگری ملک حسام الدین مذکور بود که ولایت ترهت و بنگاله و جاجنگر و کامرود را بتمام متصرف گشت و سلطان غیاث الدین خطاب یافت تا در شهر سنه اثنی و عشرین و ستمایه ( ۶۲۲ ) بسطان شمس الدین ایلتمش سی و هشت زنجیر فیل و هفتاد هزار تنگه نقد پیشکش کرده خطبه و سکه بنام

سلطان خواند چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی \*  
 و در سنهٔ اربع و عشرين و ستمایه ( ۲۲۴ ) ملک ناصر الدین محمد  
 سلطان شمس الدین از اوده باغواي بعصي از امرا بلکهنوتی  
 رفت و غیبات الدین که در آن وقت لشکر از لکهنوتی بکاموود برده  
 بود بازگشته و بملک ناصر الدین محاربهٔ عظیم کرده باکثر امراي  
 خود گرفتار شد و بقتل رسید و مدت سلطنت او دوازده سال بود  
 ذکر این چند ملوک دیار هند در خلال احوال سلاطین عالیخان  
 دهلی تقریبی بود و ضروری و احوال باقی ملوک معزی که  
 بساطنت ملتان و اقالیم دیگر رسیده اند بجایهای دیگر مذکور است \*

### سلطان آرام شاه بن قطب الدین ایبک

بعد از پدر جانشین او شد \*  
 \* بیت \*  
 جهان را نماند بی کد خدای \* یکی گر رود دیگر آید بجای  
 همین است رسم سرای فریب \* پدر رفت و پای پسر در رکیب  
 و باتفاق امرا از لاهور بجانب دهلی نهضت نمود درین اثنا  
 ملک شمس الدین ایلمش که بنده و فرزند خوانده و داماد  
 سلطان قطب الدین بود با ملک ناصر الدین قباچه نصبت باجگی  
 داشت باستدعای سپهسالار علی اسمعیل از هردوار و بداورن بدلهلی  
 آمده شهر و ولایت آن را متصرف شده بود چون آرام شاه بنواحق  
 دهلی رسید ملک شمس الدین برآمده جنگ صف کرد و آرام  
 شاه شکست یافت و مدت سلطنت او بسالی نکشید \* بیت \*  
 همه مرگ رانیم پیرو جوان \* بگیتی نماند کسی جاودان

چنین است که از چرخ بلند \* بدستی کلاه و بدستی کماند

## سلطان شمس الدین التمش المخاطب به یمین امیر المومنین

در سنهٔ سبع و ستمایه ( ۶۰۷ ) بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود وجه تسمیه بالتمش آن است که تولد وی در شب گرفت ماه واقع شده بود و ترکان این چنین مولود را التمش میگویند و پدر او در ترکستان بر خیلی از قبایل حکومت داشت خویشان او التمش را به بهانهٔ سیر در باغی برده او را بدست تاجری یوسف وار فروختند و از آنجا به بخارا و از آنجا در زمان سلطان محمد سام بغزنین اوفتاد و در آن هنگام سلطان قطب الدین بعد از فتح نهرزله و تسخیر گجرات بغزنین رفته بود و چون بیحکم سلطان محمد سام هیچکس التمش را نمی توانست خرید از سلطان اذن بیع او التماس کرد سلطان محمد سام فرمود که چون ما حکم کردیم که این غلام را اینجا هیچکس نخورد او را در دهلی ببرند و بفروشند و سلطان قطب الدین بعد از مراجعت از غزنین ایبک نام غلامی هم نام خود را و ایلتمش را بدلهی بیک لک تنگه ابتیاع نموده اول نام او را امیر طمغاج نهاده بامیری تدرهنده نامزد گردانید و زمانی که سلطان قطب الدین با تاج الدین یلدوز جنگ کرد ایبک غلام شربت فنا چشید نگاه التمش را بتقرب خود مخصوص ساخت و بعد از فتح گوالیار امارت آنجا را بوی داد بعد از آن حکومت برون و نواحی آن را از آنی فرمود و چون

آثار جلالت ازو بیشتر ظاهر شدن گرفت ولایت بداون را بدو تفویض فرمود و در جنگ سلطان معزالدین با کهوکهران چنانچه سابق گذشت ایلتمش جمعیت انبوه از بداون و دامن کوه بهم رسانیده در ملازمت سلطان قطب الدین با سلطان معزالدین پیوست و مسلح اسب درآب زده با غنیم جنگهای مردانه کرد سلطان معزالدین او را بتشریفات لایق و انعامات خسروانه مشرف گردانیده بملک قطب الدین سفارش بسیار فرمود و مبالغه عظیم در تربیت او کرد و همان روز ملک قطب الدین خط آزادی او نوشته و بتدریج بمرتبه امیر الامرائی رسانید تا کار او بجائی رسید که رسید و در ابتدای جلوس او بعضی از امرای معزی و قطبی ازو عاصی شدند و مالش یافتند و علف تیغ بیدریغ گشتند و ملک تاج الدین یلدوز بعد از آنکه از پیش لشکر خوارزم منهزم شده لاهور را متصرف گشت سلطان شمس الدین از دهلی باستقبال او آمده در شهر سنه اثنی عشر و ستمایه ( ۶۱۲ ) در حدود تراین که مشهور به سرای تلوری است جنگ صف نمود بعد از محاربه عظیم سلطان تاج الدین یلدوز شکست یافته بدست شمس الدین اسیر شد و او را بداون فرستاد تا مرغ روحش همانجا از حبس تن رسته باشیانه آخرت پرواز نمود و قبر او دران شهر است •

و در سنه اربع عشر و ستمایه ( ۶۱۳ ) سلطان شمس الدین را با سلطان ناصرالدین قباچه که در دختر سلطان قطب الدین بدویت در حباله او در آمده بود و اچه و ملتان داشت محاربه افتاد و فتح بجانب سلطان شمس الدین بود و مرتبه سوم سلطان

شمس الدین خود بر سر او رفت و او حصار اچه را مستحکم ساخته خود بقلعه بهنکر رفت و نظام الملک وزیر جندی تعاقب او نموده اچه را سلطان فتح کرد و بعد از استماع خبر فتح اچه ناصر الدین پسر خود بهرام شاه را بخدمت سلطان فرستاده التماس صلح نمود بهنکر نیز فتح شد •

و در سنهٔ خمس عشر و ستمایه ( ۶۱۵ ) ناصر الدین در پنجاب غریق بحر فنا شد و رخت وجود را بسیلاب اجل در داد و سلطان بازگشته بدلهلی آمد و در ثمان عشر و ستمایه ( ۶۱۸ ) سلطان شمس الدین بر سر سلطان جلال الدین منکیونی پسر خوارزم شاه که از پیش چنگیز خان منهزم گشته بعد از تاج الدین بغزنین و از آنجا از ترس ایلغار چنگیز خان با خیل و تبار و خویش در حدود لاهور آمده بود لشکر کشید و سلطان جلال الدین تاب مقاومت او نیاورده بجانب سنده و سیوستان رفت و از آنجا براه کچ و مکران بکرمان و عراق رسید •

و در سنهٔ اثنین و عشرین و ستمایه ( ۶۲۲ ) سلطان شمس الدین لشکر بطرف بهار و لکنوتی کشید و سلطان غیاث الدین خلجی را که ذکرش گذشت در اطاعت آورد و پیشکش که مذکور شد گرفته خطبه و سکه بنام خود رایج ساخت و پسر مهتر خود را سلطان ناصر الدین محمد خطاب کرده و لی عهد ساخته آن ولایت را باو سپرده بجانب دارالماک دهلی مراجعت فرمود آخر الامر ملک ناصر الدین محمود در حدود لکنوتی باغیاث الدین جنگ کرده غالب آمد و دستگیر ساخته کار او را با تمام رسانید و



غنیمت بمیار بدست او فتاده بهر کدام اعیان دهلی جدا جدا  
فرستاد مشهور است که ناصری نام شاعری از ولایت بدلهلی در  
ملازمت حضرت خواجه قطب الدین اوشی قدس الله سره رسید  
گفت که قصیده در مدح سلطان شمس الدین گفته ام فاتحه بخوانید  
که صلح معتد به برسد فاتحه خواندند و او در مجلس سلطان در آمده  
این مطلع بر خواند

• بیت •

ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته

تیغ تو مال و فیل ز کفار خواسته

سلطان بمجرد خواندن آن مطلع را یاد گرفته مکرر خواند و بعد از  
تمام پرسید که این قصیده مشتمل بر چند بیت است عرض نمود  
که پنجاه و سه فرمود پنجاه و سه هزار تنگه سفید باو دادند و سلطان  
شمس الدین در ثلث و عشرين و ستمایه ( ۶۲۳ ) عزیمت رفته بنبور  
نمود و لشکر با طرف برده آن قلعه را مفتوح گردانید و در سنه اربع  
و عشرين و ستمایه ( ۶۲۴ ) سپاهی گران بعزیمت تسخیر قلعه مندو  
نامزد ساخته آن قلعه را با کوه سوانک در حیز ضبط آورده بدلهلی  
مراجعت فرمود و هم درین سال امیر روحانی که از افاضل آن روزگار  
بود در حادثه جنگیز خان از بخارا بدلهلی آمد و در تهنیت فتوحات  
قصاید غرا گفت از جمله این ابیات است

• بیت •

خبر باهل سما بود جبرئیل امین

ز فتح فامه سلطان عهد شمس الدین

که ای ملایکه قدس آسمانها را

بدین بشارت بندید کلمه امین